

نام فیلمنامه: **سگ آندلسی**

نویسنده: **لوئیس بونوئل، سالوادور دالی**

برگردان به انگلیسی: **هایم فینکلشتاین (Haim Finkelstein)**

برگردان به فارسی: **محمد ارژنگ**

کارگردان: **لوئیس بونوئل / ۱۵/۵ دقیقه / سیاه و سفید / صامت / محصول فرانسه / ۱۹۲۸**

گرچه «سگ آندلسی» را می‌توان نمونه‌ای کلاسیک از سینمای سوررئالیسم به حساب آورد ولی واقعیت این است که نه تنها در زمان خود، که در همین دوران نیز فیلمی تجربی به حساب می‌آید. تلاش بونوئل و دالی برای به تصویر کشیدن «رؤیا» به شکلی بدون واسطه، آنان را به سوی فرمی رهنمون کرده که پس از گذشت حدود هشتاد سال از ساخت فیلم، هنوز ساختار شکن و نامتعارف به نظر می‌آید.

«سگ آندلسی» که جزو معدود فیلم‌های کوتاه معروف تاریخ سینما به حساب می‌آید، برای فیلم‌سازان تجربه‌گرای ما کلاس خوبی‌ست از آن جهت که دو چیز در فیلم‌نامه‌ی آن به وضوح هویدا است: نخست تمرکز نویسندگان فیلم‌نامه بر روی موضوعی واحد که با وجود پراکندگی ساختاری، آن را منسجم کرده است و دوم دقت نویسندگان بر روی جزئیاتی که گاه نالازم یا شاید غیرطبیعی به نظر جلوه کند. این حساسیت بونوئل و دالی نشان می‌دهد که این دو نسبت به ظرایف فیلم تا چه حد حساس بوده‌اند و برای نوشتن فیلم‌نامه تا چه اندازه وسواس به خرج داده‌اند، وسواسی که شاید با دیدن خود فیلم چندان به نظر نیاید. گفتنی‌ست متن زیر برگردان این فیلم‌نامه‌ی «سگ آندلسی» است که با خود فیلم اندک تفاوت‌هایی دارد. (م)

پیش درآمد [۱]

روزی، روزگاری...

یک بهار خواب در شب

مردی کنار بهار خواب ایستاده و در حال تیز کردن یک تیغ صورت تراشی‌ست. مرد از میان شیشه‌های پنجره به آسمان نگاه می‌کند و می‌بیند که...

توده ابری کوچک به طرف قرص کامل ماه حرکت می‌کند.

سپس سر یک زن جوان؛ چشم‌های او کاملاً باز است. لبه‌ی تیغ صورت تراشی به طرف یکی از چشمان او حرکت می‌کند.

توده ابر کوچک از روی ماه می‌گذرد. لبه‌ی تیغ صورت تراشی، کُره‌ی چشم زن جوان را می‌بُرد و از هم می‌شکافد.

یک خیابان خلوت. باران می بارد.

شخصی با لباسی یک دست به رنگ خاکستری تیره، در حال راندن یک دوچرخه دیده می شود. سر، پشت و پهلوهایش با تکه پارچه‌هایی [۲] از کتان سفید تزئین شده‌اند. یک جعبه‌ی مکعب مستطیل که خط‌های مورب سیاه و سفید دارد، با تسمه‌ای چرمی به سینه‌اش بسته شده است. این شخص بدون این که دسته‌ی دوچرخه را نگه داشته باشد به شکلی مکانیکی پدال می زند و دستانش را روی زانوهایش گذاشته است.

این شخص از پشت، در یک نمای متوسط تا ران دیده می شود. این نما روی دورنمایی از خیابان سوپر ایمپوز می شود در حالی که او در آن، پشت به دوربین در حال دوچرخه سواری است. او به طرف دوربین حرکت می کند تا جعبه به نمای بسته می رسد.

یک اتاق معمولی در طبقه‌ی سوم ساختمانی در همان خیابان. دختر جوانی که لباس رنگی روشنی پوشیده وسط اتاق نشسته و به دقت کتابی را می خواند. یک باره با تکانی دست از خواندن می کشد، با کنجکاوی گوش تیز می کند، سپس کتاب را روی کاناپه‌ای در همان نزدیکی می اندازد. کتاب باز می ماند و روی یکی از صفحه‌های آن نقاشی تورباف اثر ورمیر [۳] دیده می شود. زن جوان حالا اطمینان یافته که چیزی در حال وقوع است. او بلند می شود و نیم چرخ می زند و با قدم‌های سریع به طرف پنجره می رود. شخصی که قبلاً ذکر کرده بودیم، همین لحظه در خیابان ایستاده است. او بدون بروز کم‌ترین مقاومتی، بدون تعلل، می گذارد دوچرخه داخل جوی برود، وسط کُپه‌ای گل. بیزار و بسیار عصبانی، زن جوان با عجله از پله‌ها پایین می رود و وارد خیابان می شود. کلوز آپ از شخص ولو شده روی زمین، بدون حس، حالتش درست شبیه موقع افتادنش است. زن جوان از خانه بیرون می آید و خودش را روی دوچرخه سوار می اندازد. او سراسیمه لب، چشمان و بینی مرد را می بوسد. باران شدیدتر می شود تا جایی که این صحنه را محو می کند.

دیزالو به جعبه که خط‌های مورب آن با خطوط باران روی هم می افتند. دو دست که کلید کوچکی در آن هاست، جعبه را باز می کنند و کراواتی را که لای یک دستمال کاغذی پیچیده شده بیرون می آورند. باید توجه داشت که باران، جعبه، دستمال کاغذی و کراوات، همگی خطوط مورب مشابهی را داشته باشند که تنها در اندازه‌شان با هم متفاوتند.

همان اتاق.

در حالی که زن جوان کنار تخت ایستاده است، به آن چه که بر تن شخص بود، نگاه می‌کند: پارچه‌های سفید، جعبه و یقه‌ی آهار زده با کراوات ساده‌ی تیره. این‌ها همه طوری مرتب شده‌اند که گویی به تن کسی هستند که روی تخت خوابیده است. بالاخره زن جوان تصمیم می‌گیرد یقه‌ی آهار زده را بردارد. کراوات ساده‌ی آن را باز می‌کند و به جایش کراوات خط‌داری را که از جعبه بیرون آورده می‌بندد. سپس آن را سر جایش می‌گذارد، و دوباره کنار تخت می‌نشیند، به حالت کسی که در کنار مرده، شب زنده‌داری می‌کند. (توضیح: رو تختی و بالش، اندکی چروک و فشرده شده‌اند به شکلی که انگار یک نفر واقعاً روی آن خوابیده است). زن حس می‌کند یک نفر پشت سرش ایستاده و برمی‌گردد تا ببیند او کیست. بدون کوچک‌ترین تعجبی، همان شخص را می‌بیند که حالا بدون هیچ کدام از چیزهایی که به او آویزان بود، با دقت بسیار در حال نگاه کردن به چیزی در دست راستش است. حالت شیفتگی او خبر از شوری عمیق می‌دهد.

زن به او نزدیک می‌شود تا ببیند در دست او چیست. نمای بسته‌ی دست. انبوهی مورچه از حفره‌ی سیاهی در وسط آن به بیرون هجوم آورده‌اند. هیچ‌یک از مورچه‌ها نمی‌افتند. دیزالو به موی زیر بغل یک زن جوان که در ساحلی آفتابی روی ماسه‌ها لمیده است. دیزالو به یک توتیا که خارهایش اندکی تکان می‌خورد. دیزالو به سر یک زن جوان دیگر از زاویه‌ی عمود [۴] که با یک دایره قاب‌بندی شده است. این دایره به شکل آیریس باز می‌شود و می‌بینیم که دور تا دور زن، جمعیت زیادی سعی می‌کند از سد مأموران پلیس بگذرد. در مرکز این حلقه، زن جوان با عصایی در دست، سعی می‌کند یک دست قطع شده با ناخن‌های رنگی را که روی زمین افتاده، بردارد. یک مأمور پلیس به او نزدیک می‌شود، به شدت او را سرزنش می‌کند. سپس خم می‌شود، دست را بر می‌دارد و به دقت در چیزی می‌پیچد و در جعبه‌ای می‌گذارد که دوچرخه‌سوار آن را حمل می‌کرد. او جعبه را شکلی وحشتناک مجروحش می‌کند. پس از آن، مرد با قاطعیت کسی که فکر می‌کند کاملاً حق چنین کاری را دارد، به طرف زن جوان می‌رود و همچنان که با شهوت در چشمان او خیره شده است دستش را زیر لباس او برده، به سینه‌هاش چنگ می‌اندازد. نمای بسته از دست‌های حریصانه‌ی مرد روی سینه‌های زن. حالا سینه‌ها برهنه‌اند. احساسی شدید شبیه تشویشی مهلک، چهره‌ی مرد را می‌پوشاند و یک رگه خون از دهانش بیرون می‌زند و روی سینه‌های برهنه‌ی زن می‌چکد. حالا سینه‌ها تبدیل به ران‌های زن شده‌اند که مرد در حال معاینه‌ی آنهاست. حس مرد عوض شده است. چشمانش از سوءنیت و شهوت می‌درخشد. دهان گشادش جمع می‌شود، مثل اسفنجتری [۵] که تنگ شده باشد.

زن جوان عقب عقب به وسط اتاق می‌رود و مرد با همان حالت به دنبالش. ناگهان زن با تکانی محکم، دست‌های مرد را از خود جدا می‌کند و خودش را از چنگ رفتارهای شهوانی مرد می‌رهاند. دهان مرد از عصبانیت به هم فشرده می‌شود. زن می‌فهمد اتفاقی نامطلوب یا خشونت‌بار در شرف وقوع است. او عقب عقب می‌رود تا به گوشه‌ی اتاق می‌رسد، و آن‌جا پشت

یک میز کوچک موضع می‌گیرد. به تقلید از حرکات آدم خبیث یک ملودرام، مرد به دنبال چیزی در اطراف می‌گردد. او سر طنابی را روی پایش می‌بندد و آن را با دست راست برمی‌دارد. دست چپش نیز دنبال چیزی می‌گردد و طنابی مشابه را در خود می‌گیرد. زن جوان چسبیده به دیوار، با وحشت مهاجمش را زیر نظر دارد.

مرد با زحمت چیزهایی را که به طناب‌ها بسته شده می‌کشد و در همان حال به سمت زن پیش می‌رود.

ما این چیزها را می‌بینیم که از پیش چشمانمان می‌گذرند: ابتدا یک چوب پنبه، سپس یک خربزه، بعد دو طلبه‌ی مدرسه‌ی مسیحی و در آخر دو گراند پیانوی با شکوه. روی پیانوهای لاشه‌های گندیده‌ی دو الاغ گذاشته شده‌اند. پایین تنه و مدفوع آن‌ها از جعبه‌ی پیانو بیرون زده‌اند. وقتی یکی از پیانوهای از جلوی دوربین می‌گذرد، سر بزرگ یک الاغ دیده می‌شود که روی صفحه کلید پیانو فشار می‌آورد. وقتی مرد این بارها را دارد با مشقت زیاد می‌کشد، اجباراً به سوی زن خم شده و صندلی‌ها، میزها، یک آباژور و... را می‌اندازد. پایین تنه‌ی الاغ به همه چیز گیر می‌کند. یک استخوان به چراغی آویخته از سقف برخورد می‌کند. چراغ تاب می‌خورد و تا پایان صحنه به حرکتش ادامه می‌دهد.

درست لحظه‌ای که نزدیک است مرد، زن را بگیرد، زن با یک جهش خود را کنار کشیده و فرار می‌کند. مرد طناب‌ها را رها کرده و زن را تعقیب می‌کند. زن جوان دری را باز می‌کند و در اتاق بعدی از دیده پنهان می‌شود، اما فرصت نمی‌کند در را پشت سرش قفل کند. دست مرد از میچ، لای در می‌ماند. زن جوان در حالی که فشارش را به در بیش‌تر می‌کند، به دست مرد نگاهی می‌اندازد. در نمایی آهسته، دست مرد دیده می‌شود که از درد جمع شده و هم‌زمان مورچه‌ها دوباره ظاهر می‌شوند و به بالای در هجوم می‌برند. بعد، بلافاصله زن سرش را به طرف وسط اتاقی که در آن است می‌گرداند. این اتاق شبیه اتاق قبلی‌ست اما نورپردازی‌اش چهره‌ی جدیدی به آن داده. زن جوان می‌بندد که...

مردی روی تخت ولو شده که درست شبیه مردی‌ست که هنوز دستش لای در گیر کرده. او همان پارچه‌های سفید را به تن دارد، جعبه روی سینه‌اش است و کوچک‌ترین حرکتی نمی‌کند. چشمانش کاملاً باز است؛ انگار می‌خواهد بگوید: «در این لحظه چیز واقعاً خارق‌العاده‌ای در شرف وقوع است!»

حدود ساعت سه‌ی بامداد یک شخص جدید از پشت سر، در پاگرد دیده می‌شود. او کنار در ورودی ایستاده و زنگ همان آپارتمانی را می‌زند که اتفاقات در آن در حال وقوعند. ما نه کاسه‌ی زنگ را می‌بینیم و نه چکش الکتریکی آن را. ولی به جایش در بالای در، دو حفره وجود دارد که از میانشان دو دست بیرون آمده که در حال تکان دادن یک مشروب هم‌زن [۶] نقره‌ای هستند. مرد روی تخت تکانی می‌خورد.

زن جوان می‌رود و در را باز می‌کند.

تازه‌وارد مستقیماً به طرف تخت می‌رود و آمرانه به مرد دستور می‌دهد که بلند شود. مرد اطاعت می‌کند اما آن‌قدر با اکراه که تازه‌وارد را مجبور می‌کند با چنگ انداختن به پارچه‌های سفید تن مرد، او را بلند کند.

تازه‌وارد پارچه‌های سفید را یکی یکی از تن مرد می‌کند و آن‌ها را از پنجره بیرون می‌اندازد؛ سپس جعبه و بعد تسمه‌های چرمی را که مرد بی‌هوده سعی می‌کند از مصیبت نجاتشان دهد. این حرکتِ مرد، تازه‌وارد را برمی‌انگیزد تا او را با بردن و ایستادن رو به یکی از دیوارها تنبیه کند.

تازه‌وارد تمام این کارها را در حالی انجام خواهد داد که کاملاً پشتش به دوربین است. او حالا برای نخستین بار بر می‌گردد تا برود و چیزی را در طرف دیگر اتاق جست و جو کند.

زیر نویس:

شانزده سال قبل

در این جا شیوه‌ی فیلم‌برداری مه‌آلود (نرم) می‌شود. تازه‌وارد در نمای آهسته حرکت می‌کند و می‌بینیم که او شبیه مرد اول است. آن‌ها یک نفرند با این تفاوت که تازه‌وارد جوان‌تر و غمناک‌تر به نظر می‌رسد، آن‌طور که دیگری حتماً چند سال پیش بوده. تازه‌وارد به سمت عقب اتاق می‌رود. دوربین با او تراک بک می‌کند و او را در مدیوم کلوزآپ نگه می‌دارد.

میز مدرسه [۷] ای که تازه‌وارد به طرفش می‌رود، وارد قاب می‌شود. روی میز مدرسه دو کتاب و چند نوشت‌افزار است که موقعیت و مفهوم آن‌ها باید به دقت مشخص شده باشند.

تازه‌وارد کتاب‌ها را برمی‌دارد و می‌چرخد تا پیش مرد دیگر برگردد. در این لحظه همه چیز به حال عادی‌اش برمی‌گردد: نرمی تصویر و حرکت آهسته تمام می‌شود.

تازه‌وارد به مرد نزدیک شده و او را وادار می‌کند دست‌هایش را به حالت صلیب از هم باز کند و در هر کدام از آن‌ها یک کتاب قرار می‌دهد و به او دستور می‌دهد برای تنبیه به همان حالت باقی بماند.

حس مردِ تنبیه شده حالا ریاکارانه و شیطانی شده است. او رو به تازه‌وارد می‌چرخد. کتاب‌هایی که در دست داشت تبدیل به رُولور [۸] می‌شوند.

تازه‌وارد با مهربانی به او نگاه می‌کند و این حس او هر لحظه بیش‌تر بروز پیدا می‌کند.

مرد، تازه‌وارد را با اسلحه‌هایش تهدید کرده و مجبورش می‌کند دست‌هایش را بالا ببرد. او بی‌توجه به این که تازه‌وارد از او اطاعت کرده، با هر دو رُولور به سویس شلیک می‌کند. مدیوم کلوز آپ از تازه‌وارد که شدیداً زخمی شده، بدنش از درد جمع می‌شود و می‌افتد. (فیلم‌برداری مه‌آلود از سر گرفته شده و افتادن تازه‌وارد با حرکت آهسته دیده می‌شود؛ حرکتی کندتر از

حرکت آهسته‌ی قبلی). ما از فاصله‌ی دورتری می‌بینیم که مرد زخمی می‌افتد، در حالی که این اتفاق نه در اتاق بلکه در یک بوستان شهری رخ می‌دهد. نزدیک او زنی از پشت دیده می‌شود که بی‌حرکت و با شانه‌های لخت نشسته و کمی به جلو خم شده است. مرد زخمی، در حال افتادن سعی می‌کند شانه‌های زن را لمس کند. یکی از دست‌ها مرد به سوی خودش خم شده و می‌لرزد و دست دیگرش شانه‌های برهنه‌ی زن را لمس می‌کند. در آخر، مرد روی زمین می‌افتد.

نمایی از دور دست. چند رهگذر و چندین خدمه‌ی بوستان به کمک مرد می‌شتابند. آن‌ها او را با دست بلند کرده و میان درختان می‌برند. حالا نوبت به مرد لنگ شهوانی می‌رسد تا نقشی را ایفا کند.

و ما به همان اتاق برگشته‌ایم. یک در - همانی که دست مرد لایش گیر کرده بود - به آرامی باز می‌شود. زن جوانی که از قبل می‌شناسیمش ظاهر می‌شود. او در را پشت سرش می‌بندد و با دقت بسیار به دیواری که مرد قاتل رو به رویش ایستاده بود، خیره می‌شود. مرد، دیگر آن‌جا نیست. دیوار لخت است، بدون هیچ اسباب و اثاثیه و تزئینی. زن جوان حرکتی از روی آزرده‌گی و بی‌حوصلگی می‌کند.

دیوار دوباره دیده می‌شود. در وسط آن یک لکه‌ی سیاه کوچک به چشم می‌خورد. از نزدیک‌تر، معلوم می‌شود که این لکه‌ی سیاه یک شب‌پره‌ی جمجمه‌ای [۹] است. نمای بسته‌ی شب‌پره.

جمجمه‌ی روی بال‌های شب‌پره [۱۰]، تمام پرده را پر می‌کند. مردی که پارچه‌های سفید را پوشیده ناگهان در مدیوم شات وارد می‌شود. دستش را به سرعت به طرف دهانش می‌برد، گویی دندان‌ش دارد می‌افتد.

زن جوان با تحقیر به او نگاه می‌کند. وقتی مرد دستش را پایین می‌آورد، ما می‌بینیم که دهانش ناپدید شده است. به نظر می‌رسد زن جوان دارد به او می‌گوید: «خب، بعدش چی؟» سپس با یک ماتیک، رژ لبش را تجدید می‌کند. ما دوباره سرِ مرد را می‌بینیم. از جای دهانش موهایی شروع به روییدن می‌کنند.

با دیدن این صحنه، زن جوان جیغ خفه‌ای می‌کشد و به سرعت زیر بغلش را واری می‌کند و می‌بیند که کاملاً اصلاح شده است. او از روی استهزا برای مرد زبان در می‌آورد، شالش را روی شانه‌هایش می‌اندازد و درمی‌آورد که نزدیک اوست باز می‌کند و وارد اتاق کناری می‌شود که ساحلی وسیع است. شخص سوم، کنار آب منتظر اوست. آن‌ها خیلی دوستانه از یکدیگر استقبال کرده و با هم پیچ و خم ساحل را طی می‌کنند. نمایی از پاهایشان که موج به آن‌ها می‌خورد و می‌شکند. دوربین آن‌ها را در یک نمای تعقیبی دنبال می‌کند. موج‌هایی که به نرمی پای آن‌ها را می‌شویند، در ادامه به تسمه‌های چرمی، بعد به جعبه‌ی راه راه و پارچه‌های سفید و سپس به دوچرخه می‌خورند. این نما قدری ادامه پیدا می‌کند بدون آن که آب، چیز دیگری را در ساحل بشوید.

آن‌ها به قدم زدنشان ادامه می‌دهند و اندک اندک از دید پنهان می‌شوند. هم‌زمان این کلمات در آسمان آشکار می‌شوند:
در بهار همه چیز عوض شده است. حالا ما یک صحرای بی‌انتها را می‌بینیم. در وسط قاب مرد و زن جوان قرار دارند: تا
سینه در ماسه فرو رفته، کور شده، لباس‌هایشان ژنده و آفتاب و حشرات آن‌ها را بلعیده‌اند.

پانوشت‌ها:

Prologue ۱

۲ در متن Ruffles آمده که به معنای پارچه‌های چین خورده‌ای است که در دوران قدیم به عنوان تزئین دور یقه‌ی لباس می‌دوخته‌اند. نمونه‌هایی از این پارچه‌ها را در تابلوهای بسیاری از نقاشان قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی دیده‌ایم. اما در فیلم، این شخص پارچه‌هایی را به خود بسته که تنها می‌توانند یادآور کاریکاتوری از این تزئینات باشند. او چند قطعه پارچه را مثل کلاه زنان پرستار به سر گذاشته، قطعه‌ای را شبیه پیش‌بند کودکان به سینه بسته و تکه‌ای دیگر را مانند یک دامن کوتاه به پا کرده است - م.

۳ (Johannes Vermeer ۱۶۳۲ - ۱۶۷۵) دوشادوش رامبراند یکی از شناخته شده‌ترین نقاشان دوران طلایی هلند (قرن ۱۷) است - م.

Over head ۴

۵ Sphictor: عضله‌ای حلقوی که می‌تواند حفره‌ای را ایجاد کرده یا آن را ببندد - م.

Cocktail shaker ۶

۷ خواننده در نظر دارد که این فیلمنامه مربوط به زمانی است که هنوز از میزهای دارای مرکب‌دان استفاده می‌شده است و منظور نویسندگان از «میز مدرسه» این نوع میز است - م

Revolver ۸

۹ Death's-head moth: شب‌پره‌ای به طول ۱۳ تا ۱۳/۵ سانتی‌متر با بال‌های گُرک‌دار. این حشره بعضی اوقات در زمان استراحت از خودش صدای جیر جیر در می‌آورد. او از گیاه سیب‌زمینی تغذیه می‌کند و در پشتش نقشی ست شبیه به جمجمه‌ی یک اسکلت. از آن جایی که معادل نام فارسی این شب‌پره یافت نشد، ترجمه‌ی واژه به واژه‌ی آن به کار رفت - م.
۱۰ در این جا اشتباهی رخ داده که یا مربوط به مترجم انگلیسی‌ست و یا در متن اصلی وجود داشته زیرا چنان که گفته شد نقش جمجمه، روی پشت شب‌پره است نه بال آن - م.